

**A reflection on a verse by Muhammad ibn Wasif-e Sagzi:
("Letam" or "Logan"?)***

Akbar Heidarian ¹
Davoud Naghi Sheikhi ²

1. Introduction

It has been told in the book history of Sistan, when Jacob achieved great victories and the king gave him domination of Kerman and Pars, the poets admired him in the Arab language because he didn't know Arabic, he didn't understand the poetries, so he said don't express what i don't perceive. At this time Mohammad-ben-Vasif was a sober man, started Persian poetry for him and compose:

ای امیری که امیران جهان خاصه و عام بنده و چاکر و مولای و سگ‌بند و غلام
ازلی خطی ور لوح که ملکی بدهید به ابی یوسف یعقوب بن لیث همام
به لتام آمد زنبیل و لتی خورد بلنگ لتره شد لشکر زنبیل و هبا گشت گنام...

In the all resources as following history of Sistan "Letam" has been written "Letam" and based on researchers "Letam" transformed of "Logan / Locan".

*Date received: 29/10/2020

Date accepted: 09/04/2021

1. (Corresponding Author) Ph.D Student, Persian Language and Literature, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. Email: Akbar.hei93@gmail.com

2. Ph.D Student, Persian Language and Literature, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. Email: davood.sheikhi@gmail.com

2. Methodology

This research is following a decriptive-analytical method. Based on this method, we investigated the documents including considered couplet and then surveyed the commentators. Eventually, by using historical and literary documents, we didn't recognise it correct and suggested a new form.

3. Discussion

Mohammad Vasif Sagzi is one of the pioneer poets in Persian poetry. It has been told about him in the history of sistan book his scribe was Jacob leith a polite man. He glorified him in an ode by beginning a couplet :

ای امیری که امیران جهان خاصه و عام بنده و چاکر و مولای و سگک بند و غلام

There is a couplet in this ode that most researchers and commentators analysed, but most of them focused on words such as "Ratbil/ Zonbil", "palang/ begeng/ kolang". that may written wrong. "Letam" is another word argued about its meaning. Sombody meant it fight and others meant it a local name of place. We announce . "Letam" is a transformed word of "Logan / Locan" that uninforming of this made the poetry in ambiguity.

"Logan / Locan" is a local name of a place in Sistan-Proviencie. Based on Moqadasi research, the author of History of Sistan and Beihaghi references, this plain has governmental function. Moqadasi recalled this plane for the army as an altered Arabic shape of Askar. Toward Qaznin there is a place like a city called Asqar as a place of lord. This territory in the history of Sistan has been mentioned as Bakan plain and the existence of Bab-taam district proves our idea about that writing form of Bakan plain is another form of writing Lekan/Legam plain. By investigating the historic documents and poetry, it has been cleared some indications that prove our idea.

Abolfazl beyhaqi in his book has written about Legan Plain three times. Onsoni-balkhi in an ode for king Mahmud in describing one of the palaces of this realm has mentioned this plain as Lekan plain:

به فر قصر تو شد خوب همچو عقد به در هوای بست و لب هیرمند و دشت لکان

Farrokhi-sistani also mentioned this plain in an ode.

4. Conclusion

As recording the poetry as "Letam" The researchers have been tried to clarify the ambiguity of poetry. The ambiguity of meaning in this phrase «به لتام آمد» caused the researchers to express various interpretations to interpret this poet. By considering the indications in this article, "Logan / Locan" have to replace "Letam" and this is a word of Mohammad-ben-vasif poetry. Also, by the instances in this article, we express this word is name of a place in Sistan district.

Keywords: Tārikh-e Sistan, Muhammad ibn Wasif, distortion, Letam, Logan

References [In Persian]:

- Aboulghasemi, M. (1383). Etymology. Tehran: Ghoghnoos.
- Ahmadeian, M. M. & Bakhteyari, R. (1388). "Geographical names". Literary Essays, 42(2), 181-199.
- Beihaqi, A. M. (1388). Tarikh-e Beyhaqi [Beyhaqi's history] (M. J. Yahaghi, & M. Sayedi, Rev.). Tehran: Sokhan.
- Eghbal Ashtiyani, A. (1290). "Ancient Iranian poetry: Poetry of the Samanid period". Kaveh, 49, 11-16.
- Emami, N. (1394). Pioncers of Persian poetry. Tehran: Jami.
- Farrokhi Sistani, A. (1311). Divan (A. abd al rasouli, Rev.). Tehran: Majles.
- Ghaem Maghami, A. R. (1395). "Ratbil is correct or Zanbil". Gozaresh-e Miras, 1-2, 147-151.
- Habibi, A. (1344). "Ratbilan-e Zaboli". Yaghma, 206, 281-288.
- Habibi, A. (1380). History of Afghanistan after Islam. Tehran: Afsoun.
- Kohzad, A. A. (1327). "Lashkargah". Ariana Magazine, 6, 1-29.
- Le Strange, G. (1377). The Lands of the eastern caliphate. (M. Erfan, Trans.) Tehran: Elmi va Farhangi.
- Matini, J. (1346). "Persian script in the fifth century", Journal of Mashhad Faculty of Letters, 2-3, 159-206.

۹۲ / تأملی بر بیٹی از محمدبن وصیف سگری؛ «لتام» یا «لگان»؟

- Mohammadi khamak, J. (1399). Beskoo or Besker? A place in the history of Sistan [Tārikh-e Sistān]. Gozaresh-e Miras, 82-83, 47-49.
- Mojtabaei, F. (1395). “A Greek word in vandidad”. Nameh Farhngestan, 3, 11-18.
- Mostoufi, H. (1362). Nozhat-al gholoub (G. le Strange, Rev.). Tehran: Donyaye ketab.
- Onsoni Balkhi, H. A. (1363). Divan (M. Dabir Siaghi, Rev.). Tehran: Sanaei.
- Tarikh-e Sistān [history of Sistan]. (1314). (M. T. Bahar, Rev.). Tehran: Kolale Khavar.
- Torke, M. R. (1394). Pioncers of Persian poetry. Tehran: Samt.
- Vafaie, A. A. & Dalvand, Y. (1395). Pioncers of Persian poetry. Tehran: Elmi.
- Yahaghi, M. J. (1397). “Gorgsar or kargsar”. Literary Essays, 200, 37-53.

References [In Arabic]:

- Alkarbasi, M. S. (1433). Husseiniyya Encyclopedia. London.

مجله مطالعات ایرانی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال نوزدهم، شماره سی و نهم، بهار و تابستان ۱۴۰۰

تأملی بر بیتی از محمدبن وصیف سگری؛ «لتام» یا «لگان»؟*

اکبر حیدریان (نویسنده مسئول)^۱

داوود نقی شیخی^۲

چکیده

در بسیاری از دست‌نویس‌های موجود، به دلیل خطای کاتبان و اعمال سلیقه متعمدانه آنها در تغییر و جایگزین کردن کلمات مهجور، بخشی از واژگان محفوظ در این متون دستخوش تغییر شده است. در این میان، یکی از بایسته‌های فرهنگی برای پیشبرد زبان و ادبیات فارسی آن است که این واژگان که از بلای تصحیف، تحریف و تغییر چنان کاتبانی به دور نمانده‌اند بازبازی و معرفی شوند. نگارندگان با توجه به اهمیت وافر این نوع از پژوهش، به بررسی و روشن کردن یک جای‌نام در شعر محمدبن وصیف سگری پرداخته‌اند. بنا بر قول نویسنده تاریخ سیستان، محمدبن وصیف، در بیت «به لتام آمد رتبیل و لئی خورد پلنگ...» به غلبه یعقوب لیث بر رتابله اشاره دارد. «لتام» در این بیت از نظر محققان شناخته شده نیست و این ناشناختگی، مایه برآشفتگی بسیار شده است. این مقاله، ابتدا اقوال مختلف را در مورد واژه مورد مناقشه بررسی و نقد کرده و در نهایت هیچکدام از ضبط‌ها را نپذیرفته است. نتیجه پژوهش حاضر، پیشنهاد این نکته است که «لتام»، تصحیفی از «لگان / لکان» است.

واژه‌های کلیدی: تاریخ سیستان، محمدبن وصیف، تصحیف، لتام، لگان.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۰۸/۰۸

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۴۰۰/۰۱/۲۰

(DOI): 10.22103/JIS.2021.16684.2088

صص ۸۹-۱۰۵

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

akbar.hei93@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

davood.sheikhi@gmail.com

۹۴ / تأملی بر بیتی از محمدبن وصیف سگری؛ «لتام» یا «لگان»؟

۱. مقدمه

۱-۱. بیان مسئله

بنا به قول نویسنده تاریخ سیستان، وقتی یعقوب پیروزی‌های بزرگی به دست آورد و «رتبیل»^۱ و «عمار خارجی» را کُشت و در سال ۲۵۳ هـ.ق «هری» را گشود و نیز منشور حکومت بر کرمان و فارس را از خلیفه گرفت، شاعران به زبان عربی به ستایش او پرداختند؛ از جمله شاعری در مدح او چنین سرود:

قَدْ أَكْرَمَ اللَّهُ أَهْلَ الْمِصْرِ وَ الْبَلَدِ بِمُلْكِكَ يَعْقُوبَ ذِي الْفَضَالِ وَالْعُدَدِ

یعقوب زبان عربی نمی‌دانست و شعر را درنیافت. پس گفت: «چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟» محمدبن وصیف که دبیر رسایل او بود و ادب نیکو می‌دانست، سرودن شعر فارسی را آغاز کرد و در ستایش وی چنین سرود:

ای امیری که امیران جهان خاصه و عام بنده و چاکر و مولای و سگ‌بند و غلام
ازلی خطی و ر لوح که ملکی بدهید به ابی یوسف یعقوب بن لیث همام
به لتام آمد زنبیل و لتی خورد بلنگ لثره شد لشکر زنبیل و هبا گشت گنام...

با وجود سعی مشکور ملک الشعرا بهار در چاپ منقح تاریخ سیستان، متأسفانه خطاهایی در این اثر راه یافته است (نک: محمدی خمک، ۱۳۹۹: ۴۹-۴۷). در همه منابع -به تبع تاریخ سیستان- لخت اول بیت سوم به صورت «لتام» آمده (ر.ک: تاریخ سیستان، ۱۳۱۴: ۹۲؛ لازار، ۱۳۴۱: ۱۳/۲؛ صفا، ۱۳۷۱: ۱۶۶/۱؛ مدبری، ۱۳۷۰: ۱۱؛ ترکی، ۱۳۹۴: ۱۷۵؛ وفایی و دالوند، ۱۳۹۵: ۴۵؛ امامی، ۱۳۹۴: ۱۰۱؛ مؤمن و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۳۴). دهخدا نیز در لغتنامه ذیل «لتام» همین بیت را ضبط کرده است و در معنای آن نوشته است: «جنگ؟ مبارزه؟». چنانکه از ظاهر کلام دهخدا برمی‌آید ایشان در معنای حاصل شده از بیت شک و تردید داشته‌اند. فرهنگ بزرگ سخن (۶۳۸۱/۷) نیز ذیل «لثره شدن» همین بیت را آورده و لخت اول را «لتام» ضبط کرده است. به نظر نگارندگان «لتام» شکل دگرگون شده و محرف «لگان» است.

۱-۲. پیشینه پژوهش و تحلیل بیت

در باره مسئله پژوهش حاضر، مقالاتی نوشته شده است، اما این پژوهش‌ها، بیشتر معطوف است به بررسی ریشه‌شناسانه واژه‌هایی مانند «زنبیل / رتبیل» و «پلنگ / بلنگ / کلنگ». یوزف مارکورات با آنکه ضبط نسخه‌های محل رجوع او مؤید «رتبیل» بوده است، ضبط «زنبیل» را بر «رتبیل» ترجیح می‌دهد. وی در توجیه ضبط پیشنهادی خود، جزء اول «زنبیل» را با خدای « $\check{z} \quad n / z \quad n$ » که در زابلستان پرستش می‌شده است، مربوط می‌داند.

محققان ایتالیایی نظیر آلسیو بومباچی و جان روبرتو اسکارچا، نظریه مارکورات را در تحقیقات خود پذیرفته‌اند (اجمالاً ر.ک: قائم‌مقامی، ۱۳۹۵: ۱۴۸). سپس کسانی مانند تئودور نولدکه و واسیلی بارتولد در تحقیقات خود با دلایلی نظر مارکورات را رد کردند. رواتی، محقق معروف افغان‌شناس انگلیسی، ضبط رتبیل را صحیح دانسته است و می‌نویسد: این نام اصلاً در هندی «رتن‌پال» بوده و تصحیف شده است (نقل از حبیبی، ۱۳۴۴: ۲۸۴). در ایران پس از انتشار کتاب *تاریخ سیستان*، تأملاتی در مورد بیت محمدبن و صیف سگری صورت گرفت. ملک‌الشعرا بهار در حاشیه *تاریخ سیستان* (ص ۹۲) زنبیل را بر رتبیل ترجیح داده است. ایشان زنبیل را صورتی از زنده‌پیل دانسته است؛ البته این نظر صحیح به نظر نمی‌رسد (ر.ک: حبیبی، ۱۳۴۴: ۲۸۵).

در برخی از کتب که به شرح شعر پیشگامان شعر فارسی پرداخته‌اند نیز به بررسی بیت، پرداخته شده است: محمدرضا ترکی در *پیش‌گامان شعر فارسی* (۱۳۹۴: ۱۷۶) ذیل بیت آورده است: «لتام: از ریشه لتم به معنی «الطعن فی المنخر»، کارزار». ایشان پس از توضیح مفردات بیت، در نهایت معنای بیت را چنین می‌نویسد: «رتبیل به نبرد آمده بود که گریزی به پایش خورد و از پای درآمد و لشگر او متلاشی شد و کنام و آشیانه او به باد رفت» (همان: ۱۷۷). نصرالله امامی در کتاب *پیشگامان شعر فارسی* (۱۳۹۴: ۱۰۱) آورده است: «لتام: نام جایی بوده در سیستان. زنبیل: لقبی بوده برای پادشاهان کابل و سیستان. لنگ: ظاهراً نام جایی بوده است. کنام: خانه، محل آرامش و آسایش؛ اشاره است به تاراج خانه زنبیل». عباسعلی وفایی و یاسر دالوند نیز در *پیشگامان نظم فارسی* (۱۳۹۵: ۴۵) ذیل بیت درباره

۹۶ / تأملی بر بیتی از محمد بن وصیف سگری؛ «لتام» یا «لگان»؟

«لتام» آورده‌اند: «ظاهراً جنگ و مبارزه. اسم محلی». ایشان نیز در نهایت معانی بیت را چنین آورده‌اند: «زنبیل به جنگ آمد، آن پلنگ درنده‌خوی با گرز یعقوب لیث مجروح شد؛ در نتیجه لشکرش پراکنده و آشیان و سرزمینش نابود شد» (همان)^۲. عباس اقبال در مقاله‌ای با عنوان «شعر قدیم ایران: شعر دوره سامانی» (۱۲۹۰: ۱۵)، کلمه «لتام» را به شکل «بسام» ضبط کرده است. در کتاب *دائرة المعارف الحسينية*، در بخش «المدخل الى الشعرا الفارسی» (۱۴۳۳: ۱۰۱-۱۰۲) لخت اول به صورت «لقام» آمده است. مؤلف در پانوشت، بیت را این گونه ترجمه کرده است: «جاء بالطعن و ضرب برجله زنبیل / حتی تبعر و تطایر من و کره جیشه المخدول» (همانجا). این ترجمه دقیقاً همان چیزی است که محمد رضا ترکی در کتاب *پیش‌گامان شعر فارسی* از بیت به دست داده بود.

چنانکه از این بررسی نمایان شد، عمده تأملات محققان بر مفردات بیت متمرکز شده است؛ «زنبیل / رتیل»، «پلنگ / بلنگ / کلنگ» مفرداتی است که درباره احتمال تصحیف در آنها بحث شده است. «لتام» نیز واژه‌ای بوده است که در معنای آن تأمل شده است؛ برخی آن را «جنگ و مبارزه» دانسته و برخی «نام محلی» از آن برداشت کرده‌اند. نگارندگان بر آنند که در کلمه «لتام» تصحیفی رخ داده است که عدم اطلاع از آن، معنای بیت را در بوته ابهام برده است و همین موضوع، اهمیت پژوهش حاضر را می‌رساند.

۲. بحث و بررسی

تصحیف به معنی «خطا کردن در صحیفه، خطا کردن در قرائت، تغییر دادن نقاط و حروف و یا محو کردن آنها در یک لفظ به قصد تغییر معنا» (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل «تصحیف») آمده است. نجیب مایل هروی (۱۳۶۹: ۸۲) در این باره نوشته است: «شباهت و ماندگی در حروف خط و نیز نقص خط از عواملی است که به نوعی به تصرف ناآگاهانه کاتبان دامن زده است که اهل فن از آن به عنوان «تصحیف و تحریف» تعبیر می‌کنند. اولی عبارت است از تغییر دادن کلمه با کاستن و افزودن نقطه‌های آن و دومی تبدیل کردن کلمه است با تغییر دادن حرفی از حرف‌های آن». حمزه بن حسن اصفهانی (ف ۳۶۰ ق) دلیل

وقوع تصحیف را کتابت عربی می‌داند. او می‌گوید: صورت حروف از روی حکمت بنا نهاده نشده است چنانکه پنج حرفِ باء، تاء، ثاء، یاء و نون به یک شکل نوشته می‌شود (نقل از قهرمانی مقبل و جابری اردکانی، ۱۳۹۳: ۳۹).

دشواری حروف چهارگانه خاص فارسی (پ، ژ، گ، چ) به دلیل داشتن حروف مشابه عربی (ب، ز، ک، ج) بوده است. این درحالی است که اساساً وجود نقطه همواره یکی از دشواری‌های خط فارسی و عربی بوده است؛ زیرا اغلب کاتبان در دوره‌های مختلف در گذاشتن نقطه بر روی حروف، به‌ویژه در جای خاص خود، اهمال می‌کرده‌اند (نک: یاحقی، ۱۳۹۷: ۳۸ به جلو). محمدبن عبدالخالق میهنی در کتاب آیین دبیری به نویسندگان و دبیران توصیه کرده است که از نقطه‌گذاری متن بپرهیزند: «و در نامه اعراب و نقطه ننهد إلا به جایگاه اشتباه و به جایگاه عنایت هم روا داشته‌اند تأکید را، اما بی‌عذری نقطه و اعراب نهادن منسوب کردن مکتوب‌الیه باشد به جهل» (میهنی، ۱۳۸۹: ۵).

صامت «گ» در دوره‌هایی بخصوص در سده‌های چهارم و پنجم با گذاشتن یک، دو یا سه نقطه زیر یا بالای سرکش واحد آن از مشابه خود یعنی «ک» تازی مشخص می‌شده است (متینی، ۱۳۴۶: ۱۷۳). البته به دلیل آنکه رسم الخط فارسی در این سده‌ها مراحل ابتدایی خود را می‌گذرانیده، هیچ‌گاه وحدت روئی‌ای میان کاتبان وجود نداشته است و هریک از کاتبان به سلیقه خود علائمی را برگزیده و به کار برده‌اند (همان: ۱۶۴). برای نمونه، کاتب نسخه هدایه‌المتعلمین فی الطب با گذاشتن سه نقطه بالای «ک» [ک] آن را از مشابه خود، یعنی «ک» تازی متمایز کرده، درحالی که کاتب نسخه‌الاینیه سه نقطه را در زیر «ک» [ک] گذاشته است و کاتب نسخه تفسیر قرآن پاک، بر خلاف دو کاتب قبلی، هنگامی که می‌خواهد «گ» را از «ک» متمایز کند، غالباً، دو نقطه در بالای حرف «ک» [ک] گذاشته است (همان: ۱۷۳)؛ بنابراین قرائت واژه‌هایی که با این حروف نوشته می‌شده، به درک و دریافت و دانش خواننده و در هنگام چاپ به معرفت ادبی مصحح بازبسته بوده است (نک: یاحقی، ۱۳۹۷: ۳۹). همین نکات سبب‌ساز آن شده است در متونی

۹۸ / تأملی بر بیتی از محمدبن وصیف سگری؛ «لتام» یا «لگان»؟

که به روش علمی تصحیح شده‌اند، گاهی مصحح دچار اشتباه شود؛ مثلاً: برزگر خالقی در تصحیح دیوان سنایی (۱۳۸۸: ۳۱) بیت را این گونه ضبط کرده است:

آن تُرکی گوید که تویی قادر قَهَّار
از مرگ همی قهر کنی مر حیوان را

«تُرکی» به معنی خارپشت است که با بافت قصیده سازگاری ندارد. ضبط صحیح واژه «تُرکی» است؛ چراکه سنایی این قصیده را از زبان پرندگان سروده است لذا «تُرکی» (خارپشت) در میان پرندگان ناصواب است (نک: دالوند، ۱۳۹۷: ۲۰۰). در لغت‌نامه ذیل «گرواره» آمده است: «محمّل است مصحف برواره یا پرواره باشد» (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل «گرواره» نقل از دالوند، ۱۳۹۷: ۲۰۱).^۳ بر همین اساس، این جستار، به بررسی تصحیفی در بیت زیر از محمدبن وصیف سگری پرداخته است:

به لتام آمد زنبیل و لتی خورد بلنگ
لتره شد لشکر زنبیل و هبا گشت گُنام

سخن نگارندگان بر سر جای نام^۴ «لگان / لگان» به جای واژه «لتام» است که با ذکر شواهدی از دیگر متون تحلیل خواهد شد.

اینک به تحلیل این بیت خواهیم پرداخت:

در تاریخ سیستان (۱۳۱۴: ۲۱۶) در زیر عنوان «رفتن یعقوب به رُخَدَ به حرب زنبیل»، چنین آمده است: «چون به نزدیکی رُخَدَ رسید پسر زنبیل بگریخت و به کابل شد، و یعقوب به طلب وی شد، چون به حاسب^۵ [؟] رسید برف افتاد... روزگاری بود و سوی کابل بیرون رفت مقصود پسر زنبیل، روز شنبه پنج روز مانده از ربیع الاول سنه‌ی ثمان و خمسین و مائیتی، چون به زابلستان رسید، پسر زنبیل به قلعه‌ی نای‌لامان^۶ بر شد و حصار گرفت، و یعقوب آنجا بایستاد و حرب پیوسته کرد تا او را از آنجا فرود آورده بند برنهاد...». و صیف سگری همین معرکه را توصیف کرده:

به لتام آمد زنبیل و لتی خورد بلنگ
لتره شد لشکر زنبیل و هبا گشت گُنام

«لتام» در بیت مذکور، تصحیفی از «لگان / لگان» است. لگان / لگان (به ضم اول) نام موضعی است در سیستان. به اعتبار سخنان مقدسی، تاریخ سیستان و نیز اشارات بیهقی، کارکرد این دشت را باید حکومتی دانست (نک: کهزاد، ۱۳۲۷: صفحات مختلف).

مقدسی از این دشت با عنوان «لشکر/ لشکرگاه» که با صورت عربی «عسکر» ضبط شده است، نام می‌برد: «در نیم فرسنگی سمت غزنین شهر ماندی به نام عسکر هست که جایگاه سلطان است» (۱۳۶۱: ۴۴۳).^۶ در خود تاریخ سیستان، جای نامی وجود دارد که یک‌بار به صورت «بسکو» و هفت بار به صورت «بسکر» یک‌بار به صورت «بشکر» و دوبار هم به صورت «لشکر» آمده است (نک: محمدی‌خمک، ۱۳۹۹: ۴۷)؛ که نامی باستانی است: «اما زرننگ بدان گفتند که بیشتر آبادانی‌ها و رودها و کشتزارها زال زر ساخت... و او را مردمان سیستان زرورننگ خواندندی، زیرا که موی او راست بز کشیده مانستی، بسکو را که او ساخته بود زرننگ گفتند» (تاریخ سیستان، ۱۳۱۴: ۲۳-۲۲). با توجه به شکل‌های مختلف واژه «بسکر، بسکو، بشکر، سکر» این احتمال می‌رود که دگرگون‌شده همان «عسکر/ لشکر» باشد. در صفحه ۳۶۴ در وقایع سال ۴۲۹ هجری، از شورش تحت حمایت احمدبن طاهر و اسحاق کاژ در محله «بسکر = لشکر» یاد شده است:

و به شهر اندر آمد روز آدینه، [پس] احمدبن طاهر و اسحاق کاژین و شنکلیان «بسکر» دو هزار مرد جمع بُد و ببریان [!] آمدند بحرب امیر ابوالفضل از داشتن برفت و عیاران و سرهنگان و شحنگان، و آنجا حرب کردند، و ایشان را غلبه کردند و بسیاری از سالاران ایشان را بگرفت. احمد طاهر و اسحاق کاژین بگریختند که کسی ایشان را ندید.

شایان یادآوری است که خود کلمه «عسکر»، دگرگون‌شده «اسکر، اشکر، اسخر» است (ر.ک: پی‌نوشت شماره ۶ در همین جستار). حمدالله مستوفی در *نزهة القلوب* (۱۳۶۲: ۱۱۲) در خصوص «عسکر مکرم = اهواز» می‌نویسد این مکان از قبل به «لشکر» معروف بوده و شاپور ذوالاكتاف آن را تجدید بنا کرده است. احتمالاً، منظور مستوفی از «لشکر»، همان «اشکر» (*Aškar*) بوده است که در رساله پهلوی *شهرستان‌های ایران‌شهر* با این نام آمده است (ساجران، ۱۳۷۷: ۱۶). *šagrīstānīha ī Erānšahr, p. 16* نقل از مجتبیایی، ۱۳۹۵: ۱۷؛ قس: لسترنیج، ۲۵۵: ۲۵۵). امروزه شهر لشکرگاه در جنوب غرب کشور افغانستان و در ولایت هلمند قرار دارد. در متون دیگر نیز می‌توان نشانه‌هایی از این محله و دشت به دست آورد:

۱۰۰ / تأملی بر بیتی از محمدبن وصیف سگری؛ «لتام» یا «لگان»؟

در سه موضع از تاریخ بیهقی از «دشت لگان» سخن به میان آمده است. در ذکر حوادث سال ۴۲۵ ذیل عنوان «ذکر خروج الامیر مسعود من غزنه علی جانب بست و من بست الی خراسان و جرجان» آمده است:

[امیر] روز شنبه سه روز مانده از شوال، به تگین آباد رسید و آنجا هفت روز بود، و یک بار شراب خورد، که دل مشغول می بود به چند روی. پس از آنجا به بست آمد... و به کوشک **دشت لگان** نزول کرد و آنجا زیادتها کرده بودند از باغها و بناها و سراپچهها (بیهقی، ۱۳۸۳: ۶۵۷/۲).

بیهقی در ذکر حوادث سال ۴۲۸ آورده است: «غرّه محرم روز دوشنبه بود. و به کوشک **دشت لگان** فرود آمد. روز پنجشنبه چهارم محرم امیر، و این کوشک از بست بر یک فرسنگی است» (همان: ۷۲۶). همو در جایی دیگر آورده است: «و امیر بدان بناهای پادشاهانه که خواجه احمد حسن ساخته است به میمند بماند. و روز چهارشنبه چهارم جمادی الاولی به کوشک **دشت لگان** باز آمد» (همان: ۷۹۲).

در چاپ سنگی تاریخ بیهقی که در کلکته چاپ شده است، این مکان با عنوان «دشت چوگان» ضبط شده است:

محرم این سال غرتش سه شنبه بود. امیر مسعود، رضی الله عنه، این روز از کوشک در عبدالاعلی سوی باغ رفت تا آنجا مقام کند. دیوانها آنجا راست کرده بودند و بسیار بناها زیادت کرده بودند آنجا. و یک سال که آنجا رفتیم، دهلیز و درگاه و دکانها همه دیگر بود که این پادشاه فرمود، که چنان دانستی در بناها که هیچ مهندس را به کس نشمردی؛... و به نشابور شادیاخ را درگاه و میدان نبود هم او کشید به خط خویش، سرایی بدان نیکویی و چندین سراپچهها و میدانها تا چنان است که هست. و بیست، دشت چوگان لشکرگاه امیر پدرش، چندان زیادتها فرمود، چنانکه امروز بعضی برجای است. و این ملک در هر کاری آیتی بود، ایزد عزه ذکره، بر وی رحمت کناد (بیهقی، ۱۸۶۲: ۱۶۹).

یاحقی و سیدی (۱۳۸۸: ۱۵۰۹/۲)، مصححان تاریخ بیهقی، در تعلیقات خود درباره

«دشت لگان/ لگان» نوشته اند:

این عنوان که یک بار در بیهقی تصحیح قیاض به صورت **دشت چوگان** آمده، مصحح آن به اشتباه آن پی برده و احتمال دشت لگان را داده، لذا وقتی بار دیگر با نام مشکوک دشت لگان برخورد، آن را به استناد شعر فرخی به صورت دشت لگان تصحیح

کرده است. بهر روی، در یک فرسنگی شمال بست و محل لشکرگاه سلطان محمود تأسیساتی مهم از جمله کوشکی وجود داشته که مسعود هم بر بنای آن افزوده است؛ محل همان تأسیسات که بعداً گسترش یافته و تبدیل به شهر لشکرگاه کنونی شده، دشت لگان نام داشته است.

در تاریخ سیستان (۱۳۱۴: ۳۰۹) این منطقه با عنوان «دشت بکان» ضبط شده است:

محمد قاسم عامل کثیر بود به زابلستان، باز سپاه آورد و به در بست با حمد قدام حرب کرد، محمد قاسم هزیمت شد و به سیستان آمد و احمد قدام بر اثر او سپاه فرستاد، محمد قاسم بگریخت و به زابلستان شد و احمد بن قدام مطهرین طاهر را بست داد. باز محمد بن حمدون اسفلسار را با گروهی سپاه به یاری وی فرستاد به بست و خود به سیستان بود، تا خیر آمد که محمد بن حمدون خلاف پیدا کرد و قصد بست کرد، اندر اثر خیر آمد که بخشک و طغان بست بگرفتند و احمد بن قدام زینجا به بست شد، به **دشت بکان** حرب کردند و طغان به هزیمت رفت و احمد بن قدام سپاه بفرستاد به طلب محمد قاسم، بیافتند و بگرفتند به دهی به در **طعام** و بکشتند.

«در طعام» یا «باب طعام» از دروازه‌های معروف جنوبی شهر زرنج سیستان است. بنا بر گواهی منهای سراج در *طبقات ناصری*، ذکر طبقه هشتم، وقتی از شرح حال یعقوب سخن می‌گوید، آن را در حین آبادی شهر دیده بوده است. «شارستان زرنج به قرار تفصیل جهانی و اصطخری پنج دروازه آهنین داشت که یکی از آن دروازه‌های باب طعام بود» (منهای سراج ۱۳۴۳: ۲/۳۱۶). حال با توجه به جای نام «در طعام» که در عبارت بالا آمده است و نیز با توجه به تصریح محمد بن وصیف سگزی در بیت پایانی قصیده خود بر دو جای نام «در طعام» و «در آکار»^۱، واضح است که در این عبارت نیز، «دشت بکان»، محرف و گشته شده «دشت لگان» است.

لطافت هوای این ناحیه به‌ویژه در فصول سرد، باعث شد که این منطقه، یعنی دشت لگان، به منزله پایتخت زمستانی قلمداد شود و بعد از غزنه، مرکز حکومتی شماره دو غزنویان به شمار رود. عنصری بلخی، مدیحه‌سرای دربار محمود غزنوی، در بیان شاعرانه‌ای در توصیف یکی از کاخ‌های این ناحیه آورده است:

۱۰۲ / تأملی بر بیتی از محمدبن وصیف سگری؛ «لتام» یا «لگان»؟

به فر قصر تو شد خوب همچو عقد به درّ
هوای بست و لب هیرمند و دشت لگان
اگر بدیدی نعمان سرای فرخ تو
ره سدیر و خورنق نکوفتی نعمان
به بویش اندر عطار هندوان عاجز
به رنگش اندر نقاش چینیان حیران
فروغ او به شب تیره نور روز سفید
هوای او به زمستان هوای تابستان...
بهار طبع ولیکن بدو بهار حقیر
ارم نهاد ولیکن بدو ارم خلقان
ز محکمی پی بنیاد او به بیخ زمین
ز برتری خم ایوان او خم کیوان...
(عنصری، ۱۳۶۳: ۲۲۲)

چنانکه ملاحظه می‌شود، عنصری نیز از این منطقه با عنوان «دشت لگان» یاد کرده است. بدیهی است که ترکیب شهر قلعه‌ای با دورنمای کاخ‌ها، کوشک‌ها و جلوه‌های رود هیرمند در دشتی پهناور، نکته‌ای نبوده است که از دید بینندگان دقیق دور بماند. فرخی سیستمی در قصیده‌ای با عنوان «در ذکر مسافرت از سیستان به بست» که با مطلع ذیل آغاز می‌شود:

چون بسیج راه کردم سوی بست از سیستان
شب همی تحویل کرد از باختر بر آسمان
(فرخی، ۱۳۱۱: ۳۳۴)

درباره همین دشت لگان آورده است:

من بیابانی به پیش اندر گرفته کاندرو
از نهیب دیو دل خوناب گشتی هر زمان
سهمگین راهی فرازش ریزه‌سنگ سیاه
پهنور دشتی نشیش توده ریگ روان...
زان درازی راه با دل گفتمی هر ساعتی
کاین بیابان را مگر پیدا نخواهد بد کران
اندرین اندیشه بودم کز کنار شهر بست
بانگ آب هیرمند آمد به گوشم ناگهان
منظر عالی شه بنمود از بالای دژ
کاخ سلطانی پدیدار آمد از دشت لگان
(فرخی، ۱۳۱۱: ۳۳۴)

۳. نتیجه گیری

کاتبان تاریخ سیستان در ادوار مختلف، به علت ناآشنایی با واژه «لگان / لکان»، آن را به صورت «لتام» تغییر داده‌اند. در پی ضبط متن بیت به صورت «لتام»، محققان کوشیده‌اند تا ابهام معنایی لخت دوم از مصرع اول را روشن کنند؛ ابهام معنایی در ترکیب «به لتام آمد» سبب شده تا پژوهندگان تفسیرهای گوناگونی را در شرح و تفسیر بیت ارائه دهند. با توجه به شواهد مطرح شده در این مقاله، واژه «لگان / لکان» باید جایگزین واژه «لتام» شود و آن را از واژگان شعر محمدبن وصیف دانست. از دیگر سو، با توجه به نمونه‌هایی که در این مقاله آورده شد، این واژه «جای‌نامی در سیستان» است. بر این اساس، بیت مورد بحث را می‌توان این گونه شرح کرد: رتبیل به دشت لگان آمده بود که گرژی به پایش خورد و از پای در آمد و لشگر او متلاشی شد و کنام و آشیانه او به باد رفت.^۸

یادداشت‌ها

۱. برای مزید اطلاع از «رتبیلان» رجوع کنید به: حبیبی، عبدالحی (۱۳۴۴). «رتبیلان زابلی». یغما. شماره ۲۰۶. صص ۲۸۸-۲۸۱؛ همو (۱۳۸۰). *تاریخ افغانستان بعد از اسلام*. تهران: افسون.
۲. شایان یادآوری است که یاسر دالوند در مقاله‌ای در نقد کتاب *پیش‌گامان شعر فارسی*، بر معنای محصل محمدرضا ترکی در آن کتاب ایراد وارد کرده است؛ و محمدرضا ترکی نیز در مقاله‌ای در نقض سخنان دالوند؛ مطالبی بیان داشته است. برای مزید اطلاع از این دو مقاله رجوع کنید به: دالوند، یاسر و محمدامیر جلالی (۱۳۹۴). «نقد و بررسی کتاب پیش‌گامان شعر فارسی». *گزارش میراث*. شماره ۷۱-۷۰. صص ۶۱-۵۲؛ ترکی، محمدرضا (۱۳۹۵). «دوستان گفتند و آن را هم خطا پنداشتیم». *گزارش میراث*. شماره ۷۵-۷۴. صص ۱۵۹-۱۵۲.
۳. جهت آگاهی بیشتر از شکل‌های مختلف تصحیف و تحریف «ک» و «گ» به «ب» و دیگر حروف همانند، نظیر «ت»، «ث»، «پ» و بالعکس، رجوع کنید به: دالوند، یاسر (۱۳۹۷). «چند قاعده در کشف تصحیفات متون». *مجله آینه میراث*. شماره ۶۲. ص ۲۰۰ به جلو.
۴. این واژه مرگب به لحاظ ساخت، اضافه مقلوب از ترکیب اضافی «نام‌جای» است (نک: ابوالقاسمی، ۱۳۸۳: ۵۰). معادل یونانی این واژه «توپونیمی» (*toponymy*) از دو بخش «*topo*» به معنی «زمین» و «*onim*» به معنی «نام» تشکیل شده است (نک: ترقی اوغاز، ۱۳۸۱: ۱۳۹ نقل از احدیان و بختیاری، ۱۳۸۸: ۱۸۲).

۱۰۴ / تأملی بر بیتی از محمدبن وصیف سگری؛ «لنّام» یا «لگان»؟

۵. این موضع، همان قلعه نای است؛ قلعه نای بر اساس ساختار جغرافیایی کنونی ولایت غزنی، در ولسوالی قره باغ این ولایت و در ضلع جنوبی دامنه‌های گل کوه موقعیت دارد که امروزه به نام «نای قلعه» مشهور است. از قلعه نای در *تاریخ زمین الاخبار گردیزی* به نام «لای تامان» یاد شده است.

۶. برای اطلاعات بیشتر درباره شهرهایی با عنوان «عسکر / اسکر / لشکر» رجوع کنید به مقاله «یک واژه یونانی در وندیداد: از اسخر و اسکر تا عسکر و لشکر» نوشته فتح‌الله مجتبیایی در *مجله نامه فرهنگستان*.
۷. منظور این بیت است:

عمر او نزد تو آمد که تو چون نوح بزی در آکار تن او سر او باب طعام

۸. با استناد به قوامیس و فرهنگ‌ها و نیز ابیاتی از *شاهنامه*، واژه «لنگ» در بیت مورد بحث، به معنای «پا» به کار رفته است. در *شاهنامه آمده است*:

یکی مادیان تیز بگذشت خنگ برش چون بر شیر و کوتاه لنگ

کتابنامه

الف. منابع فارسی

- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۸۳). *ریشه‌شناسی (تیمولوژی)*. تهران: ققنوس.
- احمدیان، محمد مهدی و رحمان بختیاری. (۱۳۸۸). «درآمدی بر جاینام‌شناسی ایران». *جستارهای نوین ادبی*. شماره ۱۶۵. صص: ۱۹۹-۱۸۱.
- اقبال آشتیانی، عباس. (۱۲۹۰). «شعر قدیم ایران: شعر دوره سامانی». *مجله کاوه*. شماره ۴۹. صص: ۱۶-۱۱.
- امامی، نصرالله. (۱۳۹۴). *پیشگامان شعر فارسی*. تهران: جامی.
- بیهقی، محمدبن حسین. (۱۳۸۳). *تاریخ بیهقی*. به کوشش خلیل خطیب رهبر. تهران: مهتاب.
- بیهقی، محمدبن حسین. (۱۳۸۸). *تاریخ بیهقی*. به تصحیح محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی. تهران: سخن.
- بیهقی، محمدبن حسین. (۱۸۶۲). *تاریخ بیهقی* [چاپ سنگی]. کلکته: بی‌نا.
- *تاریخ سیستان*. (۱۳۱۴). تصحیح محمدتقی بهار. تهران: کلاله خاور.
- ترکی، محمد رضا. (۱۳۹۴). *پیش‌گامان شعر فارسی*. تهران: سمت.
- حبیبی، عبدالحی. (۱۳۴۴). «رتیلان زابلی». *بنما*. شماره ۲۰۶. صص: ۲۸۸-۲۸۱.

- حبیبی، عبدالحی. (۱۳۸۰). *تاریخ افغانستان بعد از اسلام*. تهران: افسون.
- عنصری بلخی. (۱۳۶۳). *دیوان عنصری بلخی*. تصحیح محمد دبیرسیاقی. تهران: سنایی.
- فرّخی سیستانی. (۱۳۱۱). *دیوان حکیم فرّخی سیستانی*. تصحیح علی عبدالرّسولی. تهران: چاپخانه مجلس.
- قائم مقامی، سیداحمدرضا. (۱۳۹۵). «رتبیل درست است یا زنبیل». *گزارش میراث*. شماره ۲-۱. صص ۱۴۷-۱۵۱.
- کهزاد، احمدعلی. (۱۳۲۷). «لشکرگاه». *مجله آریانا*. شماره ۶. صص ۲۹-۱.
- لسترینج، گای. (۱۳۷۷). *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*. ترجمه محمود عرفان. تهران: علمی و فرهنگی.
- متینی، جلال. (۱۳۴۶). «رسم الخطّ فارسی در قرن پنج هجری». *مجله دانشکده ادبیات مشهد*. شماره ۳-۲. صص: ۲۰۶-۱۵۹.
- مجتبابی، فتح‌الله. (۱۳۹۵). «یک واژه یونانی در ونیداد: از اسخر و اسکر تا اسکر و لشکر». *نامه فرهنگستان*. شماره ۳. صص: ۱۱-۱۸.
- محمدی‌خمک، جواد. (۱۳۹۹). «بسکو یا بسکر؟ جای‌نامی در تاریخ سیستان». *گزارش میراث*. شماره ۲۳-۸۲. صص: ۴۹-۴۷.
- مستوفی، حمدالله. (۱۳۶۲). *نزهة القلوب*. به کوشش گای لیسترانج. تهران: دنیای کتاب.
- مؤمن، محسن و همکاران. (۱۳۹۳). *تاریخ ادبیات فارسی (۱)*. قم: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی.
- وفایی، عباسعلی و دالوند، یاسر. (۱۳۹۵). *پیشگامان نظم فارسی*. تهران: علمی.
- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۹۷). «گرگسار یا کرگسار؟». *جستارهای نوین ادبی (ادبیات و علوم انسانی سابق)*. شماره ۲۰۰. صص: ۳۷-۵۳.

ب. منابع عربی

- الکرّباسی، محمد صادق محمد (۱۴۳۳). *دایرةالمعارف الحسینیة (المدخل الی الشعرا الفارسی)*. لندن: المرکز الحسینی للدراسات.